

سرهنگ بازنشسته نیروی زمینی ارتش خاطرات تلخ و شیرین ۸ سال حضور در جنگ تحمیلی را مرور می کند

صبر و استقامت زیر بار آتش

میترا صدرا پیراهن و شلوار سبز ارتش را به تن کرده و راست قامت و با صلابت سی سال در نظام خدمت کرده است. افتخارش حضور در ارتش در زمان جنگ تحمیلی است، آن روزها که برای حفظ مرزهای کشور در جنوب و غرب کشور حضور داشته و جانباز شده است. سال ۱۳۶۲ با قبولی در آزمون دانشکده افسری وارد ارتش می شود و به خاطر نمرات خوبش به لشکر پیاده ۷۷ خراسان در مشهد می پیوندد. از همان روز اول به مناطق جنگی اعزام می شود و از غرب تا جنوب کشور در عملیات های مختلف حضور داشته است. روزها و شب های جزیره مجنون، تپه ۴۰۲ سومار و عملیات والفجر ۸ را به خوبی به یاد دارد. به مناسبت روز ارتش جمهوری اسلامی پای صحبت احمد شرفخانی، سرهنگ جانباز و بازنشسته ارتش، در محله امیریه نشسته ایم. او بر ایمان از آن روزها و شادان سربازان روایت کرد.



منطقه
۱۲



و طاقت فرسا و زیر تیر بار آتش دشمن، ستودنی بود.

صحرای کربلا شد

ظهر روز بعد، منطقه آرام می شود و سرهنگ منوچهر کهتری به همراه سرهنگ مجتبی شمس، خود را به تپه می رسانند تا اوضاع سرو سامان پیدا کند. آن ها از احمد آقا می خواهند تا با گروهی به سمت سنگر استراق سمع برود. او هم اطاعت می کند و در حال تهیه گروه بوده است که متوجه می شود فرمانده هادی ایمانی گروهی را سامان دهی کرده است و می خواهد به آن سمت برود. اما دشمن با وجود تجهیزات پیشرفته ای که داشته، متوجه می شود و تیر باران دوباره از سر گرفته می شود. احمد آقا می گوید: ۱۰ دقیقه بیشتر از حرکت آن ها نگذشته بود که تپه صحرای کربلا شد. دشمن در نبرد با کشور ما تنها نبود، کشورهای غربی، آمریکا و اسرائیل و حتی کشورهای عربی از او حمایت می کردند و تجهیزات زیادی داشت. اما ما تنها بودیم و باید با همه آن ها مبارزه می کردیم. باین شرایط، یک سنگر هم برای فرماندهان ما ارزش بسیار داشت و می خواستند مواضع را حفظ کنند. به همین دلیل دوباره شب، سرهنگ کهتری فرمان داد تا با گروهی به سمت سنگر استراق سمع بروم. فرمانده گروهان مجروح شده بود و به عنوان جانشین فرمانده باید ابتدا اسری به سنگر تیر بار می زدم. در حال برگشت بودم که صدای گلوله آمد. به بچه ها گفتم بخوانند. در همان ثانیه اول احساس کردم دستم قطع شده است اما دستم آسیبی ندیده بود و ترکش ها از پشت وارد قفسه سینه شده بودند. من را به عقب بردند و در بیمارستان مراغه بستری شدم. شب سوم با دیدن تلویزیون متوجه شدم که نیروها توانسته اند با گلوله های سنگین، سنگر را پس بگیرند و خوشحال شدم.

با گروهان دیگری جابه جاشدیم. به چهار راه مرگ که رسیدیم، دشمن شبانه تیر باران را شروع کرد و تعدادی از افراد پد مرکزی شهید و مجروح شدند. صحنه دل خراشی بود، همان طور که مجروحان را به عقب می بردیم، دوباره تیر باران شروع شد و تعدادی دیگر از هم زمانمان شهید شدند.

اولین ترکش، یادگار تپه ۴۰۲

احمد آقا در دوران جنگ تحمیلی در اکثر مناطق جنوب مثل فکه، چزابه، میمک، جزیره مجنون و سایر مناطق عملیاتی حضور داشته است. البته او حضور در غرب کشور را هم تجربه کرده و به ارتفاعات دره پنچوین و تپه ۴۰۲ سومار نیز رفته است. آنجا بود که اولین بار مورد اصابت ترکش قرار گرفت و مجروح شد. گروهان به سه دسته تقسیم و احمد آقا به عنوان فرمانده دسته دوم انتخاب می شود و همراه تعدادی از نیروها به سمت مرکز تپه می رود. این تپه برای دشمن اهمیت بسیار داشته و در صورتی که آن را می گرفته، به محدوده زیادی مسلط می شده است. فرمانده گروهان یک شب از احمد آقا می خواهد که خودش را به دسته اول برساند و وضعیت آنجا را بررسی کند. او می گوید: مسیر نیروها از داخل کانال هایی بود که در مسیر تپه حفر شده بود. تازه به سنگر دسته یک رسیده بودم که صدای انفجار را در بی سیم شنیدم. دشمن توانسته بود سنگر استراق سمع را در پایین تپه تصرف کند. هم زمان با این اتفاق دوباره فرمانده از من خواست که خودم را به دسته دو برسانم و آنجا را سامان دهی کنم. مسیری را که ده دقیقه ای رفته بودم، یک ساعته برگشتم. تیر بار دشمن تمامی نداشته و با هر قدمی که همراه بی سیمچی برمی داشتیم، دراز می کشیدیم تا هدف اصابت گلوله و ترکش قرار بگیریم. عراق آتش تهیه می ریخت، یعنی همه سلاح هایش هم زمان شلیک می کردند. آن شب مجروح و شهید زیادی داشتیم. روحیه سرباز ها خراب شده بود و باید به آن ها روحیه می دادیم تا تپه دست دشمن نیفتد. از آن ها خواستیم استقامت کنند، بعد هم نیروهای پشتیبانی وارد عمل شدند و توپ ها و خمپاره های سنگین زدند تا نیروهای عراقی عقب نشینی کردند اما همچنان سنگر استراق سمع دستشان بود. صبر و استقامت نیروهای ارتش در آن روزهای سخت

رویارویی با دشمن در جزیره مجنون

احمد شرفخانی سال ۱۳۴۲ در اسفراین، بخش صفی آباد به دنیا آمد. تحصیلاتش را تا پایان دوران راهنمایی همان چاپشت سرگذاشت. برای تحصیلات متوسطه راهی مشهد شد و بعد از گرفتن دیپلم، سال ۱۳۶۲ در امتحان دانشکده افسری شرکت کرد و قبول شد. به واسطه درگیر بودن کشور در جنگ تحمیلی بلافاصله، دوره های نظامی را در تهران و شیراز پشت سرگذاشت و به لشکر پیاده ۷۷ خراسان در مشهد معرفی شد. در همان بدو ورود، او را راهی جبهه های جنگ کردند. جزیره مجنون اولین خط مقدمی بود که به آنجا اعزام شد و اولین رویارویی با دشمن را تجربه کرد. او همراه با دیگر هم زمان گردان، شبانه به جزیره مجنون رسید، جزیره ای که مسیرش روی آب و معلق بود. شب ها و روزهای این جزیره سرشار از خاطرات فراموش نشدنی سرهنگ است.

تیر باران در «چهار راه مرگ»

جزیره مجنون بین دسته های گروهان تقسیم می شد و احمد آقا همراه با دسته دو باید به قسمت مرکزی می رفت. او می گوید: شبانه به سمت جزیره رفتیم تا منطقه را شناسایی کنیم. ابتدای جزیره خاکی بود و نیروهای بسیجی با تانک ها آنجا مستقر بودند. جزیره در شب آرام و ساکت بود، اما ناگهان گلوله ای به سمت ما می آمد و هراس و ترس در وجودمان ایجاد می کرد. دیدن میدان جنگ از نزدیک بارز مایش ها تفاوت زیادی دارد. بعد از گذشت از دکل های دیدبانی، خودمان را به چهار راه مرگ رساندیم. از آن چهار راه سوار قایق شدیم و به سمت «پد» مرکزی حرکت کردیم. جاده های جزیره مجنون «پد» نام داشت که به طور کامل داخل آب قرار گرفته بود. سنگرها هم در کنار جاده واقع شده و طرف دیگرش به آب متصل بود، شب ها از صدای قورباغه ها، نیش پشه ها و آزار موش های بزرگ، نمی توانستیم بخوابیم و همیشه آماده بودیم. سنگر پدها کوتاه بود و باید احتیاط می کردیم. دشمن احاطه کاملی به جزیره داشت و می دانست نیروها از چهار راه مرگ راهی مسیرهای مختلف می شوند و تیر بار در اکثر اوقات روی این محدوده فعال بود. همه می گفتند باید اینجا را با سلام و صلوات رد کرد. آن شب اتفاقی نیفتاد و نیروها به سلامت به مقرها رسیدند. اما ادامه صحبت های جناب سرهنگ، خاطرات تلخ هم دارد: «بعد از دو هفته